



ددهه فجر عیدی است
که یک تاریخ سرتا پا
ظللم و ظیان را قطع کرد.
حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی

رادیوهای بیگانه گوش می‌کرد و کتاب‌های ترجمه را مطالعه می‌کرد. بعضی هانمی دانستند که این کارهای او، چه تاثیری در انقلاب دارد. آمده بودند نزدش. پرسید: «هوایپیما که دیشب رفت، چه بود و کجاست؟» گفتند: «طبق اطلاع دقیق، الان هوایپما روی آبهای مدیترانه حرکت می‌کند و معلوم نیست کجا فرود می‌آید.» سر در گم بودند. امام خمینی نگاهشان کرد و گفت: «یک ساعت قبل، هوایپما در پاریس نشسته است و بنی صدر و رجوی هم در آن بودند.» از اطلاعات کامل و دقیق امام حیرت زده بودند.

امام خمینی: «این یک نقشه بوده است که یک دولتی بیاورند که وعده به مردم بدده. ما محاکمه می‌کنیم اینها را! ما اوقاف را برمی‌گردانیم به علماء! علماء چه احتیاجی به اوقاف دارند که می‌خواهی رشوی بدھی به علماء؟ علماء احتیاج به اوقاف دارند؛ علماء اگر اوقاف را به دست بیاورند، می‌دهند به آنها یک که بر آنها وقف شده است. به صاحبان وقف می‌دهند. تو با این کلمه می‌خواهی علماء را بازی بدھی که ما اوقاف را برمی‌گردانیم به علماء؟»
 صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۵

- منابع:
- ۱- پژوهی از خوشید، حسین رودسری، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، چاپ دوم ۱۳۸۳.
 - ۲- پیام اور امید فهمه مشاریخ مرکز استادان انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۱.
 - ۳- طلوع دوست ۲ اصغر میرشکاری، تهران، محاب قلم، ۱۳۸۷.
 - ۴- ده سرنشوشت ساز (۱۲ بهمن ۵۷ تا ۲۲ بهمن ۵۷)، داد و قاسم پور، مرکز استادان انقلاب اسلامی.

باخبرترین!

گفتند: «امشب نباید در مدرسه علوی باشید. ممکن است اینجا را بمباران کنند.» امام بالبخند پاسخ داد: «اولاً رژیم چنین جرأتی ندارد. ثانیاً مرکز رهبری نباید خالی باشد. رهبر باید در مرکز رهبری بماند و هدایت کند.»

صدای انقلاب

روزهای اول انقلاب بود. در رادیو و تلویزیون صحبت از پیروزی انقلاب بود: «اینجا صدای انقلاب راستین ایران است.» همه خوشحال بودند؛ اما امام خمینی مسئولان را جمع کرد و گفت: «این انحراف است. باید بگویند صدای انقلاب اسلامی.» فرستید و خودتان هم می‌روید و یک نفر از خودتان آنجلای گذارید، حتی اگر درگیری شد، اگر تعداد زیادی هم کشته شدند، مانع ندارد. آنچه را تصرف کیید تا در خط انقلاب اسلامی حرکت کنند.» استاد مطهری، دکتر بهشتی و چند نفر دیگر به رادیو رفتند و آنچه را سر و سامان دادند.

شعار نده!

آفارضا به شعار دادن مشهور شده بود. با دیگر طلبه‌ها نزد امام خمینی آمد بود. همین که امام خواست صحبتی بکند، آقا رضا شروع کرد به شعار دادن. چند شعار پشت سر هم برای امام خمینی داد. چهره امام در هم شد و گفت: «شعار را به نفع انقلاب بدهید، نه من!»

دیگه چی؟

قلیشان از شنیدن خبر می‌تپید. شیرینی پخش می‌کردن و در میان مردم می‌گشتند (بودند). با شادی بسیار نزد امام رفتند و گفتند: «شاه از ایران رفته.» امام خمینی خیلی معمولی نگاهشان کرد و پرسید: «دیگه چی؟» مانده بودند که چطور او از شنیدن خبر، جا نخورد است.

هوایپما را دربیست کرایه کردند. سوخت کافی زند و ۱۲۰ خبرنگار بین المللی را سوار کردن تا عازم تهران شوند. هوایپما به دو قسم تقسیم شده بود. طبقه بالا برای استراحت و نماز امام اختصاص یافته بود. مسافران و خبرنگاران نیز در طبقه اول نشستند.

هیچ

سوار هوایپما بود و راهی ایران. بعداز پانزده سال تبعید و رنج، قرار بود به ایران برگرد. خبرنگاران دورش جمع شدند و پرسیدند: «اگر که از پاریس راهی ایران هستید چه حسی دارید؟» لحظه ای فکر کرد. نه ترس از مرگ داشت و نه غرور برای رسیدن به قدرت. همه منتظر پاسخ امام بودند. نگاهشان کرد، لبخندی زد و گفت: «هیچ!» از تعجب مانده بودند چه بگویند در برابر روحی این چنین بزرگ و روح الله‌ی این گونه صبور و آرام.

ایران به استقبال امام آمده بود

۸:۲۰ صبح، فرودگاه مهرآباد. سیل خبرنگاران، عکاسان، فیلمبرداران، گزارشگران خارجی و ایرانی و گروهی از زن‌ها با چادرهای مشکی در جایگاه به چشم می‌خورند. داش آموزان سرود «خدمینی ای امام» را می‌خوانند. ۹:۱۵ بود که هوایپما در آسمان ظاهر شد. صدای الله اکبر به هوا بلند شد. هیچ کس با هر توطنه‌ای نتوانسته بود مانع رسیدن «تور خمینی» به زمین شود که یَدَ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ! شور و شوق مردم آن چنان زیاد بود که ۳۳ کیلومتر (از فرودگاه تا پیشست زهر) بین چهار تا هشت میلیون نفر از شهرهای مختلف ایران، به استقبال امام آمده بودند.

چنین جرأتی ندارد

۲۱ بهمن بود که امام حکومت نظامی را لغو کرد. ساواک خشمگین شد. برخی از مردم با نگرانی نزد امام خمینی آمدند و

امام خمینی: «نهضت ما قائم به شخص نبست، نهضت ما همگانی است، همه ملت رهبرند، همه بیدار شده‌اند.»

دده‌فجر سال ۱۳۵۷ دریک‌نگاه

۱۲ بهمن ۱۳۵۷ (پنج شنبه)

- ساعت ۹ و ۲۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه حضرت امام خمینی پس از پانزده سال تبعید، پای بر خاک ایران گذاشتند.
- فرمانداری نظامی بر اثر فشار مردم راهپیمایی وتظاهرات را برای سه روز آزاد اعلام کرد.
- نظامیان مستقر در تلویزیون به طور ناگهانی پخش مراسم استقبال راقطع کردند.

۱۷ بهمن ۱۳۵۷ (سه شنبه)

- بر اساس پیشنهاد شورای انقلاب، حضرت امام خمینی دولت موقت را به مردم معرفی کردند.
- دولت موقت به ریاست مهندس مهدی بازرگان تشکیل شد.

۱۹ بهمن ۱۳۵۷ (سه شنبه)

- راهپیمایی مردم ایران در حمایت از دولت موقت انجام شد.
- نیروی هوایی ارتش با حضرت امام خمینی بیعت کردند.
- حضرت امام خمینی به زیارت حضرت عبدالعظیم(س) رفتند.

۲۰ بهمن ۱۳۵۷ (جمعه)

- طرفداران قانون اساسی با تجمع در استادیوم امجدیه(شهید شیروودی) دست به تظاهرات زدند.
- ساعت ۹ شب سربازان گارد شاه به پادگان نیروی هوایی در شرق تهران (خیابان دماوند) حمله کردند.
- مردم برای کمک به سربازان نیروی هوایی مسلح شدند.

۲۱ بهمن ۱۳۵۷ (شنبه)

- دولت بختیار زمان حکومت نظامی را افزایش داده و حکومت نظامی را از ساعت چهار بعد از ظهر اعلام نمود.

ازدحام آنقدر زیاد است که با ماشین خطرناک می‌باشد و...
گزارش به گوش امام رسید. خیره نگاهشان کرد: «برو و...
آقایان بگو: مگر کوروش را می‌خواهند وارد ایران کنند. یک طبله از ایران خارج شده، همان طبله به ایران برمی‌گردد من با هلى کوپتر به بهشت زهران خواهم رفت.»

خواسته امام به ایران گزارش شد. شهید بهشتی نگران بود. از ازدحام زیاد و صدمات احتمالی به امام می‌ترسید. دوباره به پاریس گزارش داد. امام هنوز روی حرفش بود: «من باید مانند سایر مردم حرکت کنم و لو زیر دست و پا له شوم...»

این خطرات، همه اصولاً متوجه من هست

جنب و جوش عجیبی در نو福ل لوشا تو بر پا بود. امام رو به یارانش کرد: «به هر حال متوجه باشید! باید همه بدانند که این مسافرت با خطر توان است» و دلس رضا نشد که مانع آمدن عده‌ای شود. می‌گفت: «بانوان به هیچ وجه نباید بیاند و خبرنگاران هم با خود آنهاست... در این سفر چند مرد ممکن است پیش بیاید. یا هواییما را به محض ورود به آسمان با تیراندازی منفجر کنند یا وقته هواییما در فرودگاه به زمین نشست، آن را به گلوله بینندند و یا آن که وقته هواییما بیاده شدیم، همه را به گلوله بینندند و یا به شما کاری نداشته باشند و فقط مرا بکشند و یا توقیف کنند و یا میان جمعیت ترور کنند. این خطرات همه اصولاً متوجه من هست و شما نباید خود را در مخاطره بیندازید.» و چه قدر این حرف‌ها شبهه حرف‌های جدش در شب عاشورا بود: «ینها با شما کاری ندارند، مرا می‌خواهند. از سر شب استفاده کنید و از کربلا بروید.»

هواییما را دریست کرایه کردن

هواییما از ایرفرانس کرایه شد تا امام را به تهران بیاورد. ایرانیان و تجار مقیم پاریس چهارصد هزار تومان دادند و

بنده هم سرباز اسلام هستم

تازه از زندان آزاد شده بود. روزنامه اطلاعات در سرمهقاله‌اش نوشت: «روحانیت با دستگاه سازش کرد. خبر به گوش ایشان رسید. در سخنرانی اش خبر را تکذیب کرد و در برابر شاه موضع گرفت. رژیم، سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران را برای عذرخواهی فرستاد. سرهنگ می‌خواست ملاقات خصوصی نداشت. خصوصی باشد. امام با هیچ کس ملاقات خصوصی نداشت. عده‌ای در جلسه حاضر شدند. سرهنگ شروع به صحبت و عذرخواهی کرد. وقت رفتن گفت: «آنگذارید که ما به وظیفه سربازیمان عمل کنیم.» امام عصبانی شد. انگشت سبابه‌اش را به سینه‌اش زد: «بنده هم سرباز اسلام هستم، نگذارید که ما به وظیفه سربازیمان عمل کنیم.»

از همسایگان عذر بخواهید

هجرت از پاریس و سفرش به ایران قطعی شده بود. خواست تا به منزل همسایگانش در نو福ل لوشا تو بروند و از اینکه در مدت اقامتشان سکوت دهکده را به هم زندن، از طرف او از آنها عذرخواهی کنند.

مگر کوروش را می‌خواهند وارد ایران کنند!

همه در تدارک ورود امام بودند. شهید بهشتی زنگ زد پاریس تا برنامه‌های ورود امام را به اطلاع برسانند:
۱. استقبال بسیار عظیم و گسترده خواهد بود، فرودگاه مهرآباد را قالی فرش می‌کنیم.
۲. شهر را چراغانی و تزیین می‌کنیم.
۳. حضرت امام را با هلى کوپتر به بهشت زهراء می‌بریم، زیرا

امام افتاد و با جدیت گفت: «او را نمی‌پذیرم؛ زیرا اگر انگشت شاه به دریا برسد، دریا نجس می‌شود.»

بنده هم سرباز اسلام هستم

حضرت امام خمینی دستور شکستن زمان حکومت نظامی و حضور مردم در خیابان‌ها را صادر کردند.

- در تهران و شهرستان‌ها بین سربازان گارد و مردم مسلح درگیری‌های سیار شدید رخ داد.

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (دوشنبه)

- تهران صحنه جنگ خونین مسلح‌حانه بین مردم و سربازان طرفدار رژیم پهلوی شد.
- با تسلیم تمامی نیوهای نظامی و پیروزی مردم مسلمان ایران رژیم ستمشاهی پس از ۵۷ سال ظلم و ستم متلاشی شد.

حکایات ماندگار

باید تکلیف را عمل کنم

از عراق، عازم کویت شده بودند. به مرز کویت که رسیدند؛ دولت کویت از پذیرش امام سر باز زد. همراهان او بسیار نگران و تراحت شدند. مدام طول سالن را راه می‌رفتند و بر می‌گشتدند. امام خمینی با آرامش خاص خود، آنها را آرام کرد و گفت: «من از این مرز به آن مرز خواهم رفت. شما وحشت نداشته باشید و به دنبال کارهایتان باشید و پشتکاران محکم باشند. من واقعاً از ملت ایران که این چنین عشق به شهادت دارند و این چنین دنبال انقلاب هستند، خجالت می‌کشم. من از ملت ایران شرمندهام و من باید تکلیف را عمل کنم.»

دریا نجس می‌شود!

رئیس ساواک می‌خواست با امام ملاقات کند. مأمور زندان به سلول امام آمد و گفت: «رئیس می‌خواهد با شما دیدار کند.» امام خمینی گفت: «او را نمی‌پذیرم.» مأمور زندان رفت و پس از ساعتی، برگشت. رو به امام گفت: «حالا که شما موافقت نکردید، شاه می‌خواهد به ملاقات شما بیاید.» چنین به پیشانی